

چالش‌های عدالت‌گستری؛ عذرخواهی و بخشایش به منزله افق‌های تازه در دیوان کیفری بین‌المللی

چکیده

برپایی عدالت، از مهم‌ترین اهداف تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی است، همان‌گونه که اساسنامه این دیوان و قواعد مرتبط با آن نیز در راستای بازنمایی و اجرای عدالت در نظام کیفری بین‌المللی تدوین شده است. ازاین‌رو، چیستی و تحلیل چالش‌ها و محدودیت‌های دیوان در واقعیت‌بخشی به این مهم موضوع محوری پژوهش کنونی است. ابهام اصلی این است که کدام پاسخ در برابر جنایات شدید بین‌المللی همچون نسل‌کشی و جنایات جنگی در مقیاسی بزرگ که جهان را غرق در بی‌عدالتی می‌کنند، می‌تواند مظهر و مدعی بازگشت، استقرار و تحقق عدالت باشد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دیوان برای نیل به این هدف با چالش‌های ساختاری و پاسخ‌شناسانه قابل‌توجهی روبه‌رو است. ازجمله این موارد می‌توان از محدودیت در اعمال صلاحیت، دشواری ارجاع وضعیت به دیوان، تنگنای مربوط به مصادیق جنایات تحت‌صلاحیت و نیز چالش‌های مربوط به سزادهی، جبران خسارت، عدالت ترمیمی و مصالحه یاد کرد. این سختی‌ها و پیچیدگی‌ها، در عمل استقرار عدالت را نسبی، محدود و نمادین ساخته‌اند. به همین دلیل باید در پی فواعدالت بود. بدین معنا که با اصلاح اساسنامه و توجه به سازوکارهای صلح‌مدار همچون «عذرخواهی» و «بخشایش» تا حدودی کمبودهای عدالت‌گستری دیوان را جبران کرد.

کلیدواژگان: عدالت کیفری بین‌المللی، جنایات بین‌المللی، مجازات جرایم بین‌المللی، دیوان بین‌المللی کیفری، اساسنامه

دیوان کیفری بین‌المللی (زین پس دیوان)، نخستین نهاد کیفری دائمی است که با هدف بنیادین تحقق عدالت برپا شده است. همچنان که با استناد به پاراگراف ۱۱ دیباچه اساسنامه آن، کشورهای عضو با هدف «احترام دائم به تضمین اجرای عدالت بین‌المللی» به این بارگه داد پیوسته‌اند، بنابراین روشن است که هدف یادشده، پیش‌چشم بنیان‌گذاران آن بوده است. در این زمینه، مفاد و مواد پرشماری را می‌توان برشمرد که جلوه‌ای روشن از عدالت‌جویی‌اند. برای نمونه «اصل قانونی بودن جرم»، «اصل قانونی بودن مجازات»، «قاعده عطف بماسبق نشدن اساسنامه»، «ممنوعیت قیاس»، «عدم مصونیت مقامات دولتی»، «معامله اتهام»، «جرم‌انگاری نسل‌کشی، جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و تجاوز ارضی»، همه‌وهمه نشان از تلاش این نهاد برای دستیابی هرچه بهتر به عدالت است.

بااین‌همه، درباره دیوان این پرسش بنیادین پیش‌کشیده می‌شود که چالش‌های پیش‌روی آن در راستای واقعیت‌بخشی به عدالت کدام‌اند؟ چرا که عدالت‌گستری از اهداف اساسی برپایی نهاد موردبحث بوده است، اما این را نیز نمی‌توان نادیده انگاشت که دستیابی به این آرمان با پیچیدگی‌های گوناگونی روبه‌روست. همان‌گونه که به باور هانا آرنست عظمت شر در قامت جنایات بین‌المللی چارچوب و ساختار قانون را منفجر می‌کند (Arendt et al., 1993. p 54). بدین معنا که این جنایات آن‌چنان بزرگ‌اند که هیچ محکمه‌ای نمی‌تواند پاسخ مناسبی برای آن‌ها داشته باشد. بنابراین پرسش دیگر آن است که در این نقطه چه باید کرد؟ زیرا بااین‌همه جهان پذیرفته است که چنین جنایاتی نباید بی‌پاسخ بماند، اما باید چالش‌های پیش‌رو را حل کرد و پرده از روی ابهام‌ها برداشت، هدفی که پژوهش پیش‌رو آن را دنبال می‌کند.

در ابتدای امر اشاره به این نکته بایسته و شایسته است که این جستار در پی مشروعیت‌بخشی به شدت‌گرایی کیفری نیست و بر موازین بین‌المللی حقوق بشر در تمامی زمینه‌ها ازجمله واکنش‌های کیفری پافشاری می‌ورزد، زیرا باور دارد که عدالت‌گستری نباید بهانه‌ای برای زیرپانهادن موازین جهان‌شمول حقوق بشر باشد. به ویژه آنکه تجربه تاریخی جنگ‌های جهانی ما را به این نقطه می‌رساند که از اجرای سیاست‌های کیفری کینه‌ورزانه دوری گزینیم. زیرا «مشهور است که علت اصلی جنگ جهانی دوم، اعمال عدالت تنبیهی افراطی نسبت به بازماندگان جنگ جهانی اول بوده است» (لیب، ۱۳۹۹، ص ۱۶).

براین‌اساس این تحقیق با چنین پیش‌فرضی و با روش توصیفی - تحلیلی در تکاپو برای طرح مباحث تازه در دو بخش نوشته شده است. در بخش نخست با نام «چالش‌های دیوان کیفری بین‌المللی در واقعیت‌بخشی به عدالت» با تقسیم به دو قسمت «چالش‌های ساختاری» و «چالش‌های پاسخ‌شناسانه» به موضوعاتی همچون دشواری‌ها و پیچیدگی‌های مربوط به اعمال صلاحیت، ارجاع وضعیت به دیوان، محدودیت مصادیق جنایات موضوع صلاحیت دیوان، کاستی‌ها، نارسایی‌ها و مشکلات سزادهی، جبران خسارت، عدالت ترمیمی و مصالحه پرداخته می‌شود. سپس در بخش دوم با نام «افراعدالت؛ ضرورت

رونمایی از نهاد عذرخواهی و بخشایش در فرآیند کیفری» به ناروایی فروگذاری نقش دیوان به عدالت گسترده صرف، کمبودهای اساسنامه در زمینه صلح گسترده و مشکلات و موانع این دو نهاد پرداخته می‌شود. این بخش در پی تقویت رویکردهای صلح مدارانه و ضرورت اصلاح اساسنامه در این باره می‌باشد.

۱. چالش‌های دیوان کیفری بین‌المللی در واقعیت بخشی به عدالت

تلاش‌های بشر از دیرباز برای دستیابی به یک دادگاه بین‌المللی کیفری دائمی، سرانجام با تصویب اساسنامه رم در سال ۱۹۹۸ و تأسیس رسمی دیوان در سال ۲۰۰۲ به ثمر نشست. هرچند تأسیس چنین سازوکار قضایی نقطه عطفی در تحقق عدالت بین‌المللی بوده اما از آغاز شروع مذاکرات تا به امروز، این نهاد با چالش‌های پرشمار نهادی، سیاسی و اجرایی روبرو بوده است. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها، محدودیت‌های حکمرانی ناشی از پذیرش صلاحیت دیوان توسط دولت‌هاست، زیرا با وجود چنین محکمه‌ای، کشورهای عضو می‌پذیرند که حاکمیت و صلاحیت آن‌ها محدود شده و برخی از اختیارات خود مانند رسیدگی به جنایات چهارگانه را در مواردی به این نهاد واگذار کنند. چنین امری به‌ویژه برای دول قدرتمند بسیار سنگین و غیرقابل پذیرش است؛ چراکه یکی از مهم‌ترین جلوه‌های حاکمیتی یک کشور، صلاحیت قضایی آن‌ها برای رسیدگی به جرایمی است که در قلمروشان ارتکاب یافته یا توسط اتباع‌شان انجام شده است (پورباقرانی، ۱۴۰۴، ص ۲۲) و پیوستن به دیوان مستلزم پذیرش محدودیت در همین صلاحیت است. این، همان دلیلی است که برخی از کشورها مانند ایالات متحده آمریکا هنوز هم از پیوستن به دیوان خودداری کرده‌اند. همچنین «عدم همکاری دولت‌ها» به‌ویژه در جلب و دستگیری مقامات سیاسی مورد تعقیب دیوان همچون پوتین رئیس‌جمهور وقت روسیه و نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل، «قهر دولت‌ها و تهدید به خروج از عضویت دیوان» به سان تهدید برخی از دول آفریقایی در هنگام صدور حکم جلب عمرالبشیر رئیس‌جمهور وقت سودان و «تهدید مستقیم دیوان به تحریم» که توسط دولت ایالات متحده آمریکا در پرونده افغانستان صورت گرفت را هم می‌توان از چالش‌های این نهاد برشمرد.

روشن است که برخی از این بحران‌ها، تنها در پرتو تضاد بنیادین میان دو پارادایم حقوق بشر و دولت‌گرایی قابل تحلیل‌اند. همان‌گونه که برخی از نویسندگان اشاره کرده‌اند، دیوان برآیند پارادایم حقوق بشر است که مبتنی بر همکاری بین‌المللی و جایگاه برابر کشورها در قبال ارزش‌ها و هنجارهای بین‌المللی است درحالی‌که عملاً در دنیای امروز روابط بین‌الملل بر پایه پارادایم دولت‌گرایی می‌باشد و هنوز هم غلبه با پارادایم اخیر است (فرجی، ۱۴۰۲، ص ۴۰۹-۴۰۸) و تا زمانی که پارادایم حقوق بشر به عنوان پارادایم غالب پذیرفته نشود، چندان امیدی به تحقق عدالت کیفری به مفهوم واقعی آن نیست. با این همه نباید نومید بود و نهالی که کاشته شده، با توجه به آگاهی‌های بشر امروز، از بین رفتنی نیست و اگر نه امروز ولی به مرور به دست نسل‌های آینده به درختی شکوفا و پربار تبدیل خواهد شد. از این‌رو دیوان را نمی‌توان و نباید نهادی آرمانی با اهداف

روایایی دانست (جعفری، ۱۳۹۲، ص ۷۶). براساس آنچه گذشت، طبیعی است که دیوان در راه تحقق عدالت با موانع پرشماری روبه‌رو باشد؛ در ادامه به مهم‌ترین چالش‌های ساختاری و پاسخ‌شناسانه این دادخانه اشاره می‌شود.

۱-۱ چالش‌های ساختاری

چالش‌های ساختاری دیوان در مسیر عدالت‌گستری از آن‌رو حائز اهمیت‌اند که این نهاد به منزله تنها ساختار قضایی دائمی در میدان مبارزه با جنایات بین‌المللی ممکن است تحت‌تاثیر ملاحظات گوناگون سیاسی، امنیتی، اجتماعی و مناسبات قدرت قرار گیرد. مسائلی همچون صلاحیت تکمیلی، عدم تمایل همکاری دولت‌ها و محدودیت ورود به همه جرایم بین‌المللی که در نهایت می‌تواند زمینه‌ساز اجرای گزینشی عدالت گردد. البته به باور نگارندگان این چالش‌ها هیچ‌گاه از ارزش ذاتی و ضرورت وجود چنین نهادی نمی‌کاهد، بلکه به صورت حتمی «بودن» این ساختار بهتر از «نبودن» آن است. در ادامه به مهم‌ترین ناهمواری‌ها و دشواری‌های ساختاری دیوان در مسیر عدالت‌گستری پرداخته می‌شود.

۱-۱-۱ چالش‌های مربوط به اعمال صلاحیت

رسیدگی دیوان به یک جرم بین‌المللی، به مراتب پیچیده‌تر از رسیدگی دادگاه‌های ملی به جرایم داخلی است، چراکه شرایطی ویژه و پرشمار دارد. نخستین و مهم‌ترین آن صلاحیت تکمیلی (با استناد به دیباچه اساسنامه و مواد ۱ و ۱۷) است. در این باره، با استناد به بند B ماده ۱۷ اساسنامه، دیوان تنها در صورتی می‌تواند به جرم مربوطه رسیدگی کند که دادگاه‌های داخلی کشور صلاحیتدار، «مایل» یا «قادر» به رسیدگی به آن نباشند. در این زمینه استانداردهای «مایل» یا «قادر بودن» به درستی تفسیر نشده تا جایی که می‌توان گفت ایراد اصلی تفسیرپذیر بودن آن‌ها است. این امر از این چشم‌انداز چالشی در مسیر عدالت‌گستری است، زیرا دولت‌ها می‌توانند با ادعای صوری رسیدگی به پرونده مانع طرح آن در دیوان شده و قربانیان نیز در این فرایند از دسترسی به عدالت جهانی محروم شوند. از این‌رو، ضروری است که دیوان ضمن طراحی رویکردهایی در راستای نظارت و راستی‌آزمایی اراده دولت‌ها در رسیدگی به این جنایات، یک چارچوب تفسیری دقیق‌تر و عملیاتی را برای تشخیص واقعی بودن اراده نهادهای ملی در عدالت‌گستری ایجاد نماید.

چالش دوم، مربوط به تصمیم‌گیری مقدماتی درباره «قابلیت پذیرش» یک پرونده در دیوان است. در این باره ماده ۱۷ اساسنامه و بند D آن تصریح دارد: «با توجه به پاراگراف ۱۰ دیباچه و ماده ۱۰ دیوان تصمیم خواهد گرفت که در موارد زیر موضوعی غیرقابل‌رسیدگی توسط دیوان است: ... D- موضوع از چنان اهمیتی برخوردار نیست که اقدام دیگری از سوی دیوان را توجیه کند». به سخن دیگر، ممکن است یک رفتار مصداق یکی از جرایم موضوع صلاحیت دیوان باشد و اصولاً از صلاحیت رسیدگی دیوان هم برخوردار باشد ولی به جهت عدم اهمیت آن (مثلاً به دلیل کم بودن قربانیان آن) از فیلتر «قابلیت‌پذیرش» دیوان رد نشود و غیرقابل‌رسیدگی اعلام گردد. ابهام پیش‌رو در تعیین معیار «اهمیت»، چالش بزرگی در مسیر به جریان افتادن پرونده در دیوان است. این یک حقیقت است که دیوان‌های بین‌المللی از مخاطبان اصلی خود یعنی جامعه قربانیان فاصله‌ای

قابل توجه دارند (کرایر و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۷۷)، زیرا تفسیر اهمیت از چشم‌انداز دیوان می‌تواند نمایانگر گسست مفهومی میان رخداد‌های واقعی جنایت و تصویر بازنمایی شده آن در عرصه‌های سیاسی و رسانه‌ای باشد. به بیان روشن‌تر، آنچه از نگاه دیوان دارای اهمیت و شایسته رسیدگی است، لزوماً هم‌راستای با «دغدغه‌های قربانیان» یا «انتظارات اخلاقی جامعه جهانی» نباشد. این امر البته قابل توجیه است، زیرا دیوان از محدودیت امکانات انسانی و اجرایی برخوردار بوده و باید زمان و منابع خود را به پرونده‌های مهم‌تر اختصاص دهد و ناچار به گزینش‌گری در انتخاب پرونده‌هاست.

۱-۱-۲ چالش‌های مربوط به ارجاع وضعیت به دیوان

ارجاع وضعیت نیز از فرآیندهایی است که چالش‌های جدی در مسیر عدالت‌گستری ایجاد کرده است. ازجمله این چالش‌ها به سازوکار ارجاع وضعیت توسط دولت‌های عضو بازمی‌گردد. درست است که یکی از پیش‌شرط‌های اعمال صلاحیت دیوان، مستند به بند A ماده ۱۳ اساسنامه، ارجاع وضعیت توسط دولت عضو است که جرایم موضوع صلاحیت دیوان در آن به وقوع پیوسته (چیزی شبیه اصل صلاحیت سرزمینی) یا اتباعش مرتکب آن شده‌اند (چیزی شبیه اصل صلاحیت شخصی)، اما آیا دولتی که جرم در قلمرو حاکمیت او اتفاق افتاده یا جرم توسط اتباع او واقع شده، به آسانی وضعیت را ارجاع خواهد داد؟ به ویژه که به احتمال زیاد، مجرم یا از وفاداران به اوست یا به نوعی خواسته حکومت را در این باره اجرا کرده است، بنابراین ملاحظات سیاسی می‌تواند به روشنی در این امر تأثیرگذار باشد و یا حتی جنبه تبلیغی پیدا کند و یا آنکه اصل ماجرا توسط آن دولت دچار تحریف شده و دستیابی به عدالت با مشکل مواجه شود.

همچنین، ارجاع توسط شورای امنیت (بند B ماده ۱۳) هم که مشکلات خاص خود از قبیل استفاده از حق وتو توسط اعضای آن شورا را دارد و آن‌چنان قابل اتکاء نیست.

نیز، هرچندکه طبق بند C ماده ۱۳ و بند ۱ ماده ۱۵ اساسنامه دادستان هم حق دارد. رأساً و بر اساس اطلاعات رسیده به وی (حتی بدون ارجاع وضعیت توسط دولت عضو)، تحقیق را شروع کند ولی این مورد هم محدودیت‌های خاص خود همچون عدم همکاری کشور محل وقوع جرم یا کشور متبوع مرتکبان مواجه است و اساسنامه دیوان فاقد الزامی حقوقی برای همکاری دولت میزبان با دادستان است. این خلاء جدی نقش دادستان و گستره تأثیرگذاری او را در فرایند عدالت‌گستری بسیار محدود کرده است. گذشته از این‌ها، مشکلات دیگری مانند سختی‌های گردآوری مدارک و مستندات را هم دارد. افزون بر آن، دادستان در این مورد، ابتدا باید مجوز تحقیق را از شعبه مقدماتی کسب کرده و پس از آن هم ممکن است این پرونده با سد غیرقابل‌پذیرش بودن توسط دیوان هم روبه‌رو گردد. در کنار آنچه گفته شد، دیوان درباره وضعیت‌های اضطراری فاقد سازوکار مناسبی جهت جلوگیری از نابودی ادله و مستندات است. این چنین می‌آید که این نارسایی ساختاری، کارایی دیوان را در پیگیری عدالت کیفری کاهش داده و اجرای مؤثر صلاحیت بین‌المللی را با مانع مواجه می‌سازد.

۱-۱-۳ چالش‌های مربوط به محدودیت مصادیق جنایات موضوع صلاحیت دیوان

در میان چالش‌های ساختاری اساسنامه می‌توان به حصری بودن جرایم مندرج در اساسنامه هم اشاره کرد. گرچه خوشبختانه بنیان‌گذاران دیوان با دوراندیشی و نیک‌اندیشی امکان بازنگری در اساسنامه را فراهم کرده‌اند اما اکنون این نهاد تنها در «نسل‌کشی»، «جنایت علیه بشریت»، «جنایت جنگی» و «تجاوز ارضی» صالح به رسیدگی است و نمی‌تواند به سایر جرایم رسیدگی کند. حتی صلاحیت رسیدگی دیوان به جنایت تجاوز محدود به کشورهایی است که اصلاحیه اساسنامه در تعریف جنایت تجاوز به موجب کنفرانس کامپالا را پذیرفته‌اند که حدود ۳۰ کشور بیشتر نیستند. افزون بر آن رسیدگی به چنین جنایتی توسط دیوان مشکلاتی از جمله احراز تعریف جنایت تجاوز دارد که رسیدگی به آن را پیچیده‌تر می‌کند. باری، صلاحیت دیوان محدود به جرایم موضوع ماده ۵ این اساسنامه به شرح بالاست درحالی که جنایاتی که نظم عمومی بین‌المللی را برهم می‌زند محدود به این‌ها نیست و گستره وسیعی از جرایم تروریستی تا قاچاق سازمان‌یافته مواد مخدر و جنایاتی چون بوم‌زدایی که می‌تواند مرنوشت هزاران و بلکه میلیون‌ها نفر را در جهان دگرگون سازد را در برمی‌گیرد و اقتضای عدالت کیفری بین‌المللی مقابله با آنها نیز می‌باشد. همچنان که در کتب معتبر حقوق بین‌الملل کیفری، از جرایمی چون شکنجه (به عنوان جرمی مستقل و نه مصداقی از جنایات جنگی یا جنایات علیه بشریت) و تروریسم هم به عنوان جرایم مهم و برهم‌زننده نظم عمومی بین‌المللی یاد می‌شود (Cassese, 2008, p. 148-162) و حتی از برخی از این جرایم به عنوان «معضلات مزمن بین‌المللی» یا جرایمی که «همواره مورد توجه و دگرگون‌شدن جهانیان بوده ولی هیچ‌گاه در مقام جرم مستقل در محاکم بین‌المللی مطرح نشده است»، نام برده می‌شود (کاسسه و همکاران، ۱۴۰۱، ص ۱۸۹).

به آنچه گفته شد، باید راه‌های گریز از صلاحیت دیوان همچون نپذیرفتن صلاحیت آن توسط کشور عضو به مدت ۷ سال در جنایات جنگی یا محدودیت‌های صلاحیت دیوان در مورد جنایت تجاوز هم افزود که در بیان برخی از نویسندگان به «حاشیه بی‌کیفرمانی» تعبیر شده است (فرجی، ۱۴۰۳، ص ۴۰۱-۳۹۴). به هر شکل، رفتارهایی که نظم عمومی بین‌المللی را برهم می‌زند، محدود به جرایم موضوع صلاحیت دیوان در ماده ۵ اساسنامه نیست و فراتر از آن است و این مهم هم چالشی در راه تحقق عدالت کیفری جهانی است. در این باره شاید امکان هم‌نگری درباره عناوین مجرمانه کلی و گسترده‌تری وجود داشته باشد تا جامعه بین‌الملل را برای اقدام و واکنش در جایگاه بهتری قرار دهد. بنابراین بهتر آن است که با استناد به مواد ۱۲۱ تا ۱۲۳ اساسنامه در پرتو تحولات جهانی در گذر زمان مصادیق دیگری از جنایات بین‌المللی را در صلاحیت دیوان گنجانند.

البته از باب «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی»، نباید با دیدن این مشکلات ساختاری که بیشتر به دست دولت‌های مقابله‌کننده با دیوان همچون ایالات متحده آمریکا در جریان پیش‌نویس ایجاد شده، ناامید شد و دست از تلاش برداشت. زیرا هرچند اندیشه مجازات جنایتکارانی که مرتکب نسل‌زدایی و جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی شده‌اند همواره در ذهن عدالت‌جو و بیزار از ظلم بشر وجود داشته، اما سالیان درازی طول کشیده تا نهال نوپای دیوان در سال ۱۹۹۸ کاشته شده

و پا بگیرد. بدیهی است که با فرهنگ‌سازی بیزاری و دوری‌گزینی از چنین جنایاتی، نسل‌های آینده بشری این نهال نوپا را به درختی شکوهمند بدل ساخته و به آن ریشه‌ای استوار و شاخ‌وبرگی گسترده برای مقابله با جنایتکاران خواهند بخشید.

۱-۲ چالش‌های پاسخ‌شناسانه

در این بخش به چالش‌های پاسخ‌شناسانه که ناظر به واکنش‌های موجود در اساسنامه در پاسخ به جنایات بین‌المللی است، پرداخته می‌شود. این بخش در پی آن است که این انگاره را نیرو ببخشد که عدالت راستین با مجازات جنایتکارانی همچون «لوبانگا»^۱، «کاتانگا»^۲، «الحسن»^۳، «المهدی»^۴ محقق نشده و هیچ مجازاتی نسبت به این‌ها سزای عمل بزه‌کارانه آن‌ها نیست و باید در کنار مجازات، به اتخاذ واکنش‌های دیگری نیز که گستره جهانی داشته و برای مستعدان به ارتکاب چنین جرایمی پیامی روشن و بازدارنده داشته باشد، نیز اندیشید.

۱-۱-۲ سزادهی

یکی از اهداف بنیادین عدالت کیفری بین‌المللی، اعمال مجازات نسبت به مرتکبان جنایات بین‌المللی است اما چالشی که در این میان وجود دارد، «محدودیت‌های ابزاری در واقعیت بخشی به عدالت در عالم اثبات» است. جنایات در صلاحیت دیوان که در ماده ۵ اساسنامه آمده، دارای ویژگی‌های مشترکی از جمله «قبح ذاتی»، «نقض شدید کرامت انسانی»، «ناهمخوانی با وجدان جمعی جهانی»، «سرزنش‌پذیری عمومی» هستند. همچنین، گاهی این جنایات به شکل گسترده و سازمان‌یافته و با پشتوانه دولت مقتدر مرکزی رخ می‌دهد که این مسئله زشتی آن‌ها را دوچندان می‌کند. حال این پرسش پیش می‌آید که چه پاسخ و چگونه واکنشی می‌تواند مدعی بازگشت، استقرار و تحقق عدالت باشد؟ برای نمونه در رویارویی با نسل‌کشی حتی اجرای کیفر مرگ نیز نمی‌تواند عدالتی درخور جنایات واقع شده باشد. روشن است که این پژوهش در تکاپوی مشروعیت بخشی به کیفرهای ناهمسوی با موازین حقوق بشری نیست، بلکه آنچه درخور تأمل می‌داند فرضیه امکان‌ناپذیری بازگشت، استقرار و تحقق عدالت در برابر چنین جنایاتی از مسیر رویکردهای عدالت‌محور به‌ویژه در قالب مجازات است. باری، چنین واقعیتی نباید باعث ناامیدی شود، زیرا نخست آنکه بین «عدالت آرمانی» و «عدالت این جهانی» فاصله است، هرچند عدالتی که الهام‌بخش استقرار دیوان است، همان عدالت آرمانی است (سواری، ۱۳۹۰، ص ۲۴۶). باین حال، نباید از نظر دور داشت که میان «آنچه که باید باشد» و «آنچه که هست» تمایز است. عدالت آرمانی در آرزوی دنیای بدون ظلم و جنایت است اما عدالت این جهانی با ابزاری محدود در پی مجازات بزه‌کاران در حد بضاعت نهادهای قضایی از جمله دیوان است و با ابزار عدالت این جهانی به مبارزه با بی‌کیفرمانی مجرمین می‌پردازد.

^۱ - Thomas Lubanga Dyilo

^۲ - Germain Katanga

^۳ - Al Hassan Ag Abdoul Aziz Ag Mohamed Ag Mahmoud

^۴ - Ahmad Al Faqi Al Mahdi

به راستی، اگر نگوئیم عدالت آرمانی شکست خورده است، اما آنچه که در عدالت کیفری بین‌المللی تحقق می‌یابد، با آنچه که از عدالت آرمانی انتظار می‌رود، فاصله چشم‌گیری دارد (Megret, 2015, p. 95). چراکه در دست بشر، فراتر از به‌کارگیری سازوکارهای کیفری موجود، ابزار مؤثرتری برای تحقق عدالت وجود ندارد.

همچنین درباره سزادهی، نباید از کارکرد بیانی دیوان غفلت کرد؛ زیرا این عدالت‌خانه در پی آن است که از رهگذر اقدامات خویش ارزش‌های جهان‌شمول را به همگان یادآور شود (ذاکرحسین، ۱۳۹۷، ص ۱۰۳). از این چشم‌انداز، مبارزه با بی‌کیفرمانی بر اصل مجازات اولویت دارد. زیرا واقعیت آن است که در برابر جنایاتی با چنین ابعاد عظیم و آسیب‌های ماندگار، هیچ پاسخ کیفری، حتی کیفر مرگ، توان به نمایش گذاشتن عدالت کامل را ندارد؛ بنابراین باید بر کارکرد بیانی تمرکز کرد. این موضوع نشان‌دهنده این است که دیوان در عدالت‌گستری در عالم اثبات در وهله اول نقشی نمادین و هنجارساز داشته و جهان را در راستای حکمرانی مطلوب و حق بر زندگی در صلح با عدم سکوت در برابر زیرپانهادن هرگونه ارزش و طرح آن در یک نهاد کیفری بین‌المللی مواجه می‌سازد. به تعبیری دیگر، آنچه در دیوان پیش‌چشم است، تنها سرنوشت پرونده از حیث میزان مجازات نیست بلکه سرنوشت و رویکرد جهانیان در برابر چنین جنایاتی است.

۲-۱-۲ جبران خسارت

درباره جبران خسارت که در اساسنامه دیوان آمده است نیز چالش‌ها و ابهامات گوناگونی وجود دارد. از یک سوی روشن نیست که دیوان چگونه و بر اساس چه معیاری می‌تواند حکم به جبران خسارت دهد و از سوی دیگر در عالم اثبات نیز چگونه امکان جبران خسارات ناشی از چنین جنایاتی امکان‌پذیر است؟ برخی نویسندگان بر این باورند که دیوان تنها یک نهاد مجری قانون نیست، بلکه نهادی سیاست‌گذار است که درباره غرامت، آزادی عمل قابل‌توجهی دارد (Shimoyachi, 2024, p. 9). در مخالفت با این نگاه آورده‌اند که «مفهوم جبران خسارت بین‌المللی مفهومی فریبنده و گمراه‌کننده است زیرا در عمل تحقق آن با موانع بسیاری مواجه است و تجربه دادگاه‌های موردی بین‌المللی نشان می‌دهد که تعداد زیادی از متهمان در ادعای فقر، عسرو حرج و حتی ادعای عدم امکان پرداخت هزینه‌های دفاع موفق بوده‌اند.» (اسدی، ۱۳۸۸، ص ۷۹). از این رو از آن‌جا که جبران خسارت توسط مجرمان بین‌المللی اغلب ناکام یا ناممکن است، برخی نظریه مسئولیت دولت‌ها در رویارویی با جنایات بین‌المللی را مطرح می‌کنند. این موضوع از این حیث محل نقد است که دولت‌ها نیز گاه بزه‌دیده این جنایات‌اند. در این باره به نظر می‌رسد پیش‌بینی امکان جبران خسارت از راه منابع صندوق امانی به موجب بند ۵ ماده ۹۸ قواعد دادرسی و ادله دیوان، تا حدی می‌تواند خلأ ناشی از مسئولیت‌ناپذیری دولت‌ها در جبران خسارت را پوشش دهد (غلامی، رستمی غازانی، ۱۳۹۲، ص ۵۸-۵۹). با این حال اکنون بدهی‌های مجرمان به صندوق امانی بیش از بودجه واقعی تخصیص یافته به آن است (O'Leary & Alvarado, 2024, p19).

جدای از تمامی رویکردهای پیش گفته و حتی تاسیس واحد بزه‌دیدگان و شهود در راستای توجه به خسارات معنوی باید گفت که اساساً خسارات ناشی از چنین جنایاتی گاه حتی به گونه واقعی نیز قابل‌ارزیابی نبوده و شمار بزه‌دیدگان چنان گسترده است که هرگونه ترفند جهت جبران خسارت و ادعای ترازسازی جبران با جنایت و تبعات آن امری به راستی دور از ذهن و حقیقت است. برای نمونه «مرگ اجتماعی» (Yang, 2023, p 21)، «آسیب‌های فرانسلی»، «آثار روحی و روانی جنایتی مانند بارداری اجباری» چگونه و با چه ابزاری قابل جبران است؟ این چنین می‌آید که با وجود گام‌های مثبت دیوان در توجه به بزه‌دیده و ترسیم نقشی موثر در فرایند رسیدگی و حتی پیش‌بینی امکان جبران خسارات اما دیوان در ترسیم تناسب و ترازسازی میان جنایت، مجازات و جبران نقشی نسبی و نمادین داشته است. به کلام دیگر، در این زمینه هدف نه تحقق واقعی عدالت که در عالم اثبات امکان‌پذیر نیست، بلکه هنجارسازی و همراه کردن جهان با رنج‌های بزه‌دیدگان و تبعات آن است. به گونه‌ای که در مسیر بازدارندگی در هیچ نقطه‌ای از دنیا هیچ ایدئولوژی یا توجیهی نتواند بستر وقوع چنین جنایاتی را فراهم ساخته و توجیه‌گر آن باشد. به بیان روشن‌تر، وجدان بیدار جهانیان چنان با جنایات و روایت تکان‌دهنده قربانیان و وضعیت خسارات و آسیب‌ها مواجه شود که هیچ گروهی و هیچ تفکری در هیچ نقطه‌ای از دنیا نتواند برای ارتکاب چنین جنایاتی با هیچ بهانه مقدس و یا ساختگی یارکشی کند. باین همه، اساساً عدالت آرمانی آرزو است و عدالت این جهانی همان طور که نشان می‌دهد بستر ظهوری محدود و نمادین دارد. ذکر این نکته درخورنگرش است که اصل تناسب در واقع در راستای ایجاد احساس عدالت و تقویت آن موثر است و نه لزوماً اطمینان از استقرار عدالت. بنابراین تحقق عدالت در عالم اثبات تا حدی نسبی امکان‌پذیر است اما ایجاد احساس عدالت در فرایند مواجهه با یک جنایت امر شدنی‌تر و امکان‌پذیرتر است. لذا تناسب جرم و مجازات و جبران خسارت در حقوق بین‌الملل کیفری باید مفهوم تازه‌ای به خود بگیرد، زیرا طیفی محدود از واکنش‌های کیفری در برابر جنایات بین‌المللی در ایجاد تناسب کارساز نیست.

۲-۱-۳ عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی نمونه‌ای شفاف و گویا از دگرگونی در پاسخ‌های کیفری است؛ رویکردی که برخلاف تمرکز بر بزهکار، بر بزه‌دیده و جامعه معطوف است. به بیان دیگر، این گفتمان در پی جبران آسیب‌ها، خسارت‌ها و زیان‌های وارده بر بزه‌دیده و جامعه است. براین اساس است که گفته شده: «پارادایم عدالت ترمیمی با محوریت دادن به نقش بزه‌دیده و تلاش برای التیام آثار جرم ارتكابی علیه وی، با جلب مشارکت فعال تمامی سهام‌داران جرم متولد می‌شود» (اسدی و همکاران، ۱۳۹۸، ص ۲۲۰). گرچه چنین سازوکار پسندیده‌ای اینک در نظام‌های داخلی با اقبال روبه‌رو شده اما بررسی اسانامه دیوان نشان می‌دهد که واژه عدالت ترمیمی در آن وجود ندارد. دراین باره، گرچه موادی همچون ۶۳، ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۸۵ و ۱۰۹ جلوه‌هایی از عدالت ترمیمی است (رضایی و شاکری، ۱۳۹۷، ص ۶۲) اما نباید از یاد برد که صرف جبران خسارت بیان‌گر رویکرد ترمیمی نیست.

نیز، در این راهکار، بزه‌دیده نقشی فعال دارد، زیرا «فرایند عدالت ترمیمی شامل میانجی‌گری، سازش، مصالحه و آشتی، جلسه بحث و گفتگو (هم‌اندیشی) و شورای تعیین مجازات است و هر یک از این شیوه‌های ترمیمی مستلزم برگزاری جلسات متعدد است که طی آن همه شرکت‌کنندگان - به‌ویژه بزه‌دیده و بزه‌کار - به اتفاق علل و آثار جرم ارتكابی را کالبدشکافی می‌کنند... و سپس اجرای جنبه‌های مختلف تفاهم ترمیمی به دست آمده در این جلسات را پیگیری می‌کنند (نجفی‌ابرنآبادی، ۱۳۸۶، ص ۶). با آن‌که در اساسنامه دیوان اشاره‌ای به بایسته‌های عدالت ترمیمی نشده است.

از سوی دیگر، دشواری شناسایی قربانیان در جرایم بین‌المللی امکان مشارکت همه آن‌ها در فرایندهای عدالت ترمیمی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. این فقدان مشارکت واقعی قربانیان در عمل، عدالت ترمیمی را در پایین‌ترین سطح به نمایش می‌گذارد، اگرچه قربانیان می‌توانند در پرونده‌ها مشارکت کنند، اما نقش آن‌ها در طراحی فرایندهای ترمیمی ناچیز است که این امر عدم توجه کافی به نیازهای روانی و اجتماعی قربانیان را به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر، اساسنامه دیوان فاقد سازوکاری در الزام دولت‌ها به اجرا و مشارکت در برنامه‌های ترمیمی است. افزون بر این‌ها، منابع مالی صندوق دیوان برای جبران خسارات محدود است. براین اساس گرچه دیوان با هدف عدالت تأسیس شده و بارقه‌های عدالت ترمیمی همچون رویکردهای جبران خسارت در آن دیده می‌شود، اما غلبه مجازات بر سایر رویکردهای عدالت‌محور در آن مشهود است. به سخن دیگر، «آنچه از بررسی مقررات دیوان به دست می‌آید آن است که دادرسی دیوان و احکام صادره از آن، مبتنی بر عدالت کیفری سنتی است، لیکن می‌توان پرتوهایی از نفوذ عدالت ترمیمی را نیز در مقررات آن ملاحظه کرد.» (رستمی غازانی و غلامی، ۱۳۹۲، ص ۳۳). باین‌همه، گو آنکه روند دادرسی دیوان مشتمل بر رویکرد سزادهنده با مشارکت نمایندگان قانونی قربانی است تا یک رویکردی متناسب با عدالت ترمیمی (پشمی و نژندی‌منش، ۱۴۰۱، ص ۹۹). بنابراین این چنین می‌آید که برای رفع چالش‌های یادشده، دادستانی می‌تواند با ابتکار عمل همزمان با صدور کیفرخواست یک برنامه ترمیمی هم پیشنهاد دهد. این برنامه می‌تواند در شکل «عدالت بین‌المللی روایی» با تمرکز بر شنیدن و بازتاب روایت قربانیان نقشی متمایز از عدالت سنتی ایفا کند.^۱ نباید از یاد برد وجود دیوان فرصتی طلایی و استثنایی برای پرداختن به قربانیان است، بنابراین نباید به آسانی و سطحی‌نگری و توجه صرف به عدالت کیفری این مجال از دست برود، چراکه اگر چنین نهادی وجود نداشت شاید در هیچ زمانی هیچ کسی از رنجی که بر این قربانیان رفته، آگاه نمی‌شد. بنابراین باید با دورنمایی ژرف و آینده‌نگر نهادهایی صلح‌مدار همچون عذرخواهی و بخشایش را جدای از عدالت کیفری سنتی در دیوان موردتوجه داد. به سخن دیگر، باید برای رهایی از این بن‌بست با بازنگری در اساسنامه از مدل تلفیقی سزادهنده و ترمیمی بهره جست.

۲-۱-۴ مصالحه

^۱. برای اطلاعات بیشتر ن. ک :

Hajdu, J. (2019). Narrative practices in restorative justice. *Journal of Mediation and Applied Conflict Analysis*, 6(1), 743-761.

Hearty, K. (2023). Bringing narrative victimology to transitional justice: Blame, victimhood and life stories of wrongful conviction. *European Journal of Criminology*, 20(4), 1251-1268.

آخرین چالش پاسخ‌شناسانه در مسیر دشوار عدالت‌گستری، عدم امکان مصالحه، یعنی گذشت از سوی قربانیان است. گویا ناممکن بودن مصالحه از اصول مهم مبارزه با جنایات بین‌المللی است که مبتنی بر ماهیت این جرایم و تعهد جامعه جهانی به مقابله با آن‌ها است. زیرا این جنایات دارای جنبه عمومی بسیار قوی بوده و تهدیدی برای صلح، امنیت و وجدان بشری محسوب می‌شوند. به سخن دیگر، ماهیت بین‌المللی این جرایم، نشان از این دارد که این‌ها تنها علیه قربانیان مستقیم بلکه علیه همه بشریت و ارزش‌های انسانیِ موردتوافقِ جامعه جهانی رخ داده است، ازاین‌رو بدون شمول مرور زمان دولت‌ها پایبند به تعقیب این جرایم و نه مصالحه و عفو در برابر آن هستند. این رویکرد، امکان پنهان شدن مجرمان پشت توافقات سیاسی و مالی را منتفی می‌سازد و این گزاره را فریاد می‌زند که «جامعه جهانی در برابر چنین جنایاتی به هیچ روی سر سازش ندارد».

همچنین طبق مواد و مفاد اساسنامه، ضرورت پشتیبانی از قربانیان تا جایی که هیچ فشار سیاسی، اقتصادی یا امنیتی نیز نتواند آن‌ها را مجبور به مصالحه کند، دلیل دیگری بر پافشاری به غیرقابل‌گذشت بودن این دسته از جرایم است. افزون بر این‌ها، از دامنه اختیارات دادستان در اساسنامه این چنین برمی‌آید که این جنایات قابل‌گذشت نبوده و به دلیل زیرپانهادن گسترده حقوق بشر و برای پیشگیری از بی‌کیفرمانی بین‌المللی و تضعیف عدالت جهانی سازش‌پذیر نیست.

بااین‌همه، علی‌رغم انتقادات فراوان به ماده ۱۶ اساسنامه و امکان تعلیق تحقیقات یا دادرسی در دیوان به مدت ۱۲ ماه به درخواست شورای امنیت، شاید بتوان با نگاهی خوش‌بینانه بر اساس ظرفیت‌های این ماده به مزایای احتمالی و قابل‌بررسی مصالحه هم اندیشید. بدین معنا که امکان تعلیق و توقف تحقیقات و دادرسی از سوی دیوان به درخواست شورای امنیت می‌تواند فرصتی را برای مصالحه از مسیر مذاکرات صلح و تقویت نقش میانجی‌گری بین‌المللی فراهم کند (طهماسبی، ۱۳۸۶: ص ۴۱). این امر می‌تواند به مدیریت بحران، توقف چرخه خشونت و از این رهگذر کاهش تعداد قربانیان کمک شایان‌توجهی نماید. ازاین‌رو، بازاندیشی در تحلیل ماده ۱۶ و نقش شورای امنیت می‌تواند امیدها را در مغتنم شمردن مدت تعلیق ۱۲ ماهه در اعمال قابلیت‌های مصالحه ملی با نظارت و مدیریت یک نهاد بین‌المللی با تعیین ضمانت اجرای موثر، قدرت بخشد و در مسیر اطمینان از بازاستادن و در نتیجه پایان چرخه خشونت روزه‌های نوینی از تعامل را پیش‌روی مردمان بگشاید که تنها مجازات مرتکبان لزوماً چنین امکانی را برای جامعه به ارمغان نخواهد آورد. مشروط بر این‌که شورای امنیت در فرایند احراز نقض صلح و درخواست تعلیق متوقف نشده و با توجه به ظرفیت‌های ملی و بین‌المللی رویکردهای عملی برای مصالحه و آشتی فراهم و اجرا کند. بااین‌همه آغاز به کارگیری چنین تصمیمی وابسته به درخواست شورای امنیت به منزله یک نهاد سیاسی و کشورهای دارای منافع متضاد و دارای حق و تو است که می‌تواند امیدواری به آن را کم‌رنگ کند.

۲. فرایند عدالت؛ ضرورت رونمایی از نهاد عذرخواهی و بخشایش در فرآیند کیفری و چالش‌های آن

در این قسمت از بحث نخست به تبیین نهاد عذرخواهی و بخشایش پرداخته و سپس چالش‌های پیش‌رو و پاسخ به آن‌ها ارائه خواهد شد.

۲-۱ تبیین و واکاوی نهاد عذرخواهی و بخشایش

بر مبنای آنچه پیش از این آمد عدالت گستره تکلیف مالایطاق بر دوش دیوان است. چالش‌ها و محدودیت‌های پیش گفته و بضاعت محدود این نهاد در عدالت گستره حکایت از کارکرد بیانی عدالت در این بارگه داد دارد. چراکه عدالت به معنای امر مجرد که مفهوم ثابتی را انتقال دهد، قابل دسترس نیست. براین اساس این گزاره که «اولویت دادن به تأمین عدالت نسبت به صلح مطلوب‌تر و عقلایی‌تر به نظر برسد.» دست کم از چشم انداز عملی ممکن نیست (جعفری، ۱۳۹۲، ص ۸۹).

از سوی دیگر فروکاستن اهداف دیوان در صرف عدالت گستره، نادیده گرفتن قابلیت‌های آن در ایجاد نقشی بیش از واکنش در برابر جنایات بین‌المللی است. روشن است که هدف بنیادین اساسنامه دیوان تحقق عدالت کیفری است و تمام سازوکارها و رویکردهای پیش‌بینی شده در آن نیز برای نیل به این هدف قرار گرفته‌اند. تا جایی که «پس از شکل‌گیری دیوان این نگرانی پدیدار شده است که تأکید بیش از اندازه این نهاد بین‌المللی بر عدالت، ممکن است سبب تضعیف صلح و فرایندهای صلح‌سازی شود» (Brain, 2016, p 69-94 به نقل از نوبهار و صادقی، ۱۴۰۳، ص ۵۵). با این همه برخی از نویسندگان بر این باورند که از دیباچه دیوان برمی‌آید که عدالت گستره تنها هدف دیوان نیست و صلح و عدالت توأمان اهداف دیوان محسوب می‌شوند (جعفری، ۱۳۹۲، ص ۸۷؛ Gegout, 2013, p 800). با وجود این، در متن اساسنامه سازوکاری برای صلح طراحی نشده است. بنابراین چشم‌داشت صلح نیز از دیوان نیازمند طراحی و تدوین رویکردهای صلح‌محور و مستلزم شرح ضرورت‌ها و پیش‌فرض‌های آن است. گرچه تردیدی در ضرورت اعمال واکنش در برابر جنایتکاران بین‌المللی نیست و مطالب پیش گفته نیز به معنای نفی این ضرورت نمی‌باشد، اما نظام‌های صرفاً عدالت‌محور پیش‌تر و پیش‌تر از توجه به آینده رو به گذشته دارد و بسیاری اوقات از هزینه فرصت‌های مهم آینده به تسویه حساب‌های گذشته می‌پردازد (محلاتی، ۱۳۹۶، ص ۳۹). دیوان نمی‌تواند نهادی در حافظه‌ای تاریخی باقی بماند و تنها ناظر بر گذشته باشد. تأسیس دیوان نقطه عطفی در نظام حقوق بین‌المللی کیفری است و نباید فرصت‌های پیش رو به بهای اجرای نسبی و نمادین عدالت و تمرکز صرف بر مجازات‌های بین‌المللی که هیچ‌گاه متناسب با جنایات نبوده و به اندازه کافی شدت آن‌ها را منعکس نمی‌کند (Bassett, 2009, p 23) و از دالان لابی‌های قدرت و سیاست به سختی به حکم صادره می‌رسد، از دست داد.

بنابراین جایگاه دیوان و نقش آن در وقایع مهم جهانی، نیازمند ترسیم دورنمایی گسترده‌تر است؛ دورنمایی که در آن صلح نه تنها یکی از اهداف دیوان، بلکه هدف غایی و بنیادین آن تلقی شود. شایان توجه است که صلح، بازیگران گوناگونی دارد. پیش از اتخاذ هر تصمیم و رویکردی، پذیرش این مبنا حائز اهمیت است که صلح هدف قرار گیرد، گاه از مسیر برقراری عدالت و گاه با رویکردی دیگر (Sunday, 2024, p. 87). جهان پس از تجربه شکست اخلاقی، تبعیض در حق بر زیستن

در صلح و نقض آشکار کرامت انسانی در جنایات بین‌المللی نیازمند نوزایی است. به گونه‌ای که زیست جهانی را از فضای رویارویی و جنگ به همدلی، بازسازی و ارتقای اخلاق و امید به آینده‌ای عاری از جنایات بین‌المللی رهنمون سازد. بنابراین از کمبودهای اساسی اساسنامه دیوان در مسیر صلح‌گرایی می‌توان به دو نهاد عذرخواهی و سپس بخشایش اشاره کرد.

این دو رویکرد همه طرف‌های جنایت (یعنی بزه‌کار، بزه‌دیده و جامعه جهانی) را دربرمی‌گیرد و در راستای هدف صلح-گرایی دیوان، این پیشنهاد را در عذرخواهی بر دوش بزه‌کار و در بخشایش، پیش‌روی بزه‌دیده و جامعه جهانی قرار می‌دهد. در اساسنامه دیوان و شاید بتوان گفت در رویکردهای حقوق بین‌الملل نشانی از عذرخواهی و ضرورت آن نیست و این امر هیچ‌گاه به‌منزله قاعده و یا عرف بین‌المللی در نیامده است. در حوزه جرایم در صلاحیت دیوان عذرخواهی حقیقی می‌تواند در بدو امر نشان‌گر پذیرش مسئولیت از سوی مجرم باشد و در ادامه نیز در فرایند جبران آسیب‌های معنوی، بازسازی تعاملات و در نگاه کلان پایه گرفتن اخلاق و کرامت انسانی نقش مهمی را ایفا کند. همچنان‌که این شیوه می‌تواند از کیفیات مخفیه^۱ نیز در نظر گرفته شود. روشن است که از مسیر جنایات بین‌المللی در صلاحیت دیوان بیش از هر چیز مفهوم انسان و انسانیت دچار افول و رنج می‌شود، ازاین‌رو، هویت مشترک نیازمند ترمیم و بازسازی است و این امر نقش مهمی در بازدارندگی نیز خواهد داشت. بنابراین آنچه انتظار می‌رود آن است که سرانجام یک دادرسی عادلانه تنها محکومیت به مجازات حبس و اجرای آن نباشد. به سخن دیگر، با توجه به نقش مهم دیوان باید منتظر چیزی بیش از محکومیت و مجازات بود و آن تبدیل جنایتکار دیروز به عذرخواه امروز است.

هم‌دلی و هم‌راهی با قربانی و پذیرش آنچه بر او رفته، نخستین گام در آرامش بزه‌دیده است. دراین‌باره، پذیرش مسئولیت و درک راستینی از رنجی که بر قربانی رفته‌است، گامی کارآمد در راستای گسترش طرح عذرخواهی به عنوان یک رویکرد حقوقی^۲ در دیوان است. نباید از یاد برد که گاه حتی مجازات متهمی که قربانی را مستحق چنین رنجی می‌داند، باری از دوش قربانی برنداشته و آتش خشم و انتقام همچنان شعله‌ور است. چنان‌که این امر می‌تواند طی سال‌ها چون تجربه‌ای تاریخی در چند نسل میل به انتقام و خشم و رنج را زنده نگه داشته و منتقل کند. بنابراین شاید بتوان گفت بهترین زمان برای بازسازی، تا پیش از تبدیل رنج به سوژه‌ای تاریخی فرهنگی است. چونان که مجرم با مواجهه مستقیم با آنچه بر قربانی رفته

^۱ پذیرش مسئولیت و عذرخواهی (طلب بخشایش) المهدی در اولین روز دادگاه، در نهایت از سوی دیوان به عنوان کیفیات مخفیه در تعیین مجازات در نظر

گرفته شد (D'hondt, 2021, p.3). گزارش دیوان از عذرخواهی المهدی در آدرس زیر در دسترس است:

International Criminal Court, "Al Mahdi case: ICC Trial Chamber VIII issues reparations order," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/news/al-mahdi-case-icc-trial-chamber-viii-issues-reparations-order>

^۲ دیوان در گزارشی در پرونده اوگاندا بیان می‌دارد که: «نوع غرامت نیز توسط قضات تعیین می‌شود و ممکن است شامل غرامت، استرداد، بازپروری و اقدامات نمادین مانند عذرخواهی عمومی یا مراسم بزرگداشت یا یادبود باشد. مشارکت قربانیان در دادرسی با نقش احتمالی قربانی به عنوان شاهدی که برای شهادت در دادگاه برای دادرسی یا دفاع احضار شده است، کاملاً متفاوت است» گزارش مورد اشاره به آدرس زیر در سایت دیوان قابل مشاهده است:

International Criminal Court, "ICC Director of the Trust Fund met with victims' communities in Uganda," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/news/icc-director-trust-fund-met-victims-communities-uganda>

قبول کند که قربانی شایسته چنین رنجی نبوده و نیست و نقش و مسئولیت خود را در بروز چنین رنجی بپذیرد. در این باره می‌توان به عذرخواهی دولت اسپانیا در سال ۲۰۱۴ میلادی پس از پانصدسال به دلیل اخراج یهودیان از این کشور اشاره کرد. همچنین، از دیگر نمونه‌های این رویکرد می‌توان به عذرخواهی سیاسی توسط شینزوآبه نخست وزیر ژاپن به مناسبت هفتادمین سالروز پایان جنگ جهانی دوم در سال ۲۰۱۵ میلادی، عذرخواهی دولت آلمان به خاطر جنایات نازی‌ها در جنگ جهانی دوم در سال ۲۰۱۵ میلادی اشاره کرد. در این راستا بیانیه عذرخواهی و طلب بخشایش «الحسن»^۱ از قربانیان پس از محکومیت به ده سال حبس در سال ۲۰۲۴ نیز جالب توجه است که به دنبال آن دادستان دیوان طی بیانیه‌ای^۲ انصراف خویش از تجدیدنظرخواهی را به دلیل عذرخواهی و طلب بخشایش الحسن از تمامی قربانیان و اعلام انزجار از هرگونه افراط‌گرایی در این پرونده را اعلام کرد. بنابراین فرصت عذرخواهی به مانند اصل جنایات بین‌المللی نباید شامل مرور زمان شود. این سازوکار به آن میزان مهم است که هانا آرنت بر این باور است که نسل‌هایی که در اروپای قرن بیستم یکدیگر را پاره‌پاره کردند تنها در صورتی قادر به حیات دسته‌جمعی خواهند بود که یکدیگر را ببخشند و با هم پیمان ببندند (مکاری، ۱۳۹۶، ص ۴۹-۵۰-۵۱).

در کنار عذرخواهی مجرم، آنچه که می‌تواند تمام‌کننده چنین رویکردی باشد، امکان عفو و بخشایش مجرم به دست قربانی است. با پذیرش نقش فعال و موثر بزه‌دیده به منزله ابتکاری در دیوان، نباید نقش او را تنها به حضور در فرایند رسیدگی و روایت جنایت محدود کرد، بلکه چنانچه ابزار بخشایش بزه‌دیده فراهم شود، این امر می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری فرآیندی ترمیمی تلقی گردد که مسیر بازسازی، احیا و بازگشت به زندگی را برای هر دو طرف جنایت فراهم می‌آورد. به سخن دیگر، یکی از جلوه‌های عدالت نیز می‌تواند بخشیدن چنان قدرتی به قربانی باشد تا از بزه‌کار گذشت کند. به هر روی، مجازات مجرم در تکاپوی دگرگونی گذشته دردناک ناشی از جنایت و آثار آن بر قربانی است، زیرا دیوان و همچنین بزه‌دیده گزینه‌ای دیگر برای واکنش نسبت به گذشته در اختیار ندارند. با پذیرش این واقعیت که هیچ‌گاه نمی‌توان گذشته را پاکسازی کرد باید گفت که بدون تردید خشونت‌ورزی نسبت به مجرم، آثار جنایت را از بین نخواهد برد و اما بخشایش در حالی که می‌پذیرد گذشته دگرگون‌ناپذیر است، بر این مسئله تاکید می‌کند که واکنش ما نسبت به جنایت با توجه به اوضاع و احوال دگرگون‌پذیر است. بخشایش، رویکردی مبتنی بر تسلیم و رضا نیست بلکه موقعیت بزه‌دیده را در احترام به خویش و شرح و روایت آن رنج ارتقا می‌دهد (محللاتی، ۱۳۹۷، ص ۶۲).

¹ . International Criminal Court, "Annex I Public Redacted: Article 18(2) Victim Consultation Process – Situation in Venezuela," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/sites/default/files/RelatedRecords/0902ebd180b4411e.pdf>

² . International Criminal Court, "Statement of ICC Prosecutor Karim A.A. Khan KC on the discontinuance of appeals filed in the case against Mr Al Hassan," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/news/statement-icc-prosecutor-karim-aa-khan-kc-discontinuance-appeals-filed-case-against-mr-al>

هنگامی که برای قربانی روشن می‌شود که مجرم به بخشش او نیاز دارد، می‌تواند حس بهتری نیز از عدالت داشته باشد، موضوع مهمی که در ماده ۱۱۰ اساسنامه در بحث کیفیات مخففه نیز از یاد بنیان‌گذاران آن رفته است. چنانچه هانا آرنت بیان می‌دارد که «بدون بخشوده شدن و رهایی از پیامدهای خطاهای گذشته انسان برای ابد زندانی آن خطا و قربانی عمل جبران-ناپذیر باقی می‌ماند...» (محلّاتی، ۱۳۹۶، ص ۹۵). بخشایش برای آزادسازی هر دو طرف از «معادله نفرت» امر حیاتی است. هرچند می‌تواند مشروط صورت گرفته و مبتنی بر جبران باشد. «این مهم بر نظریه‌پردازان حقوق و روابط بین‌الملل پوشیده نیست که تنها از طریق کاربرد و اعمال بخشایش است که می‌توان نفرت‌های فردی و جمعی را مهار کرد و به دور باطل خشونت‌های انتقام‌محور پایان بخشید. در حقیقت بدون عذرخواهی و بخشایش هیچ کشوری نمی‌تواند از چنبره تاریخ خصومت و نفرت رها شود.» (مکاری، ۱۳۹۶، ص ۲۰). مصداق‌های تاریخی عذرخواهی و بخشایش در طول تاریخ ناظر به آینده‌ای پیش‌روی آن جامعه است که بازگشت به گذشته را تا حدی ناممکن می‌سازد. «نزدیک‌ترین مصداق تاریخ مدرن تشکیل کمیته‌های حقیقت و آشتی در آفریقای جنوبی بوده است. چنان که مقامات و کارگزاران نظام آپارتاید، با اعتراف به گناه در این کمیته‌ها و تعهد عدم تکرار در حکومت ماندلا پذیرفته شوند. همان‌طور که نخست‌وزیر حکومت آپارتاید دکلرک تا قبل از انقلاب ماندلا با عبور از همین سازوکار در کمیته‌های مزبور، که نمونه‌ای از عذر و عفو در سیاست بودند توانست تا ۵ سال پس از برچیده شدن نظام آپارتاید با شخص ماندلا همکاری کند و از این‌رو آفریقای جنوبی از غلتیدن در دور باطل خشونت و انتقام حفظ نماید» (پیشین، ص ۴۸). بنابراین آمادگی قربانیان و یک کشور برای بخشایش جدای از چشیدن طعم صلح می‌تواند عامل بازدارنده مهمی در بازتولید جنگ، خشونت و جنایات بین‌المللی باشد. ضرورت بازنگری در اساسنامه دیوان با نگاهی گسترده‌تر از صرف عدالت‌گستری مستلزم طراحی و پیش‌بینی رویکردهای صلح‌مدار چون عذرخواهی و بخشایش و ابزار و لوازم آن است. چرا که جهان در محکومیت گذشته نیازمند چراغی برای آینده است. باین‌همه، کاربست این دو نهاد با پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی همراه است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۲- چالش‌های نهاد عذرخواهی

مهم‌ترین چالش‌های نهاد عذرخواهی در دو مورد نمایان می‌شود: ۱. ابهام در معیارهای عذرخواهی حقیقی ۲. ناممکن بودن سنجش نیت صادقانه مجرم و احتمال سوءاستفاده او (Jenkins, 2007: p.81, Diggelmann: pp.1077-1080). در پاسخ به موارد یادشده و برداشتن موانع پیش‌رو دقت نظر در موارد زیر می‌تواند کمک‌کننده باشد. اول آنکه صرف ادعای عذرخواهی کافی نباشد بلکه انجام سلسله اقدامات جبرانی نیز شرط شود. دوم آنکه شاید بتوان برای تحقق عذرخواهی راستین، آن را به صورت کتبی، علنی و شفاف از مجرم درخواست کرد. همچنانکه در پرونده المهدی به منزله اقدامی نمادین برای اطمینان از دسترسی قربانیان به عذرخواهی او شعبه دیوان به دبیرخانه دستور داد تا فیلم عذرخواهی المهدی همراه با

ترجمه در تارنمای دیوان منتشر گردد (Neumann, 2018: pp 619- 620)¹ و در پرونده الحسن نیز بیانیه عذرخواهی او با ترجمه انگلیسی در تارنمای دیوان منتشر گشت. سوم آنکه، در صورت عذرخواهی هیچ الزامی برای دادگاه در تخفیف مجازات مجرم وجود نداشته باشد. باید توجه داشت که این امر به معنای خالی از اثر کردن عذرخواهی نیست زیرا مجرم می-تواند با طرح عذرخواهی از آنچه کرده است بدنامی جهانی را برای خود تقلیل داده با تفکیک هویت کیفری از هویت اخلاقی آینده دیگری را پیش روی خود قرار دهد. این سه اقدام می‌تواند عذرخواهی مجرم را بیش‌ازپیش به یک عذرخواهی راستین تبدیل کند.

درباره چالش دوم می‌توان گفت که با نگاهی واقع‌بینانه باید پذیرفت که دستگاه نیت‌سنج وجود ندارد و فهمیدن کُنه ذهن آدمیان و آنچه در سر دارند ممکن نیست، بنابراین باید با توجه به کردار و گفتار انسان‌ها درباره‌شان تصمیم گرفت. همان‌گونه که نمی‌توان درباره اثر اجرای مجازات درباره مجرم پیش‌گویی کرد.

به صورت کلی نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که طرح موضوع عذرخواهی و بخشایش واجد کارکردی بیانی، هنجارساز با نگاهی به آینده است. به این شرح که چنانچه مجرمی در لحظه عذرخواهی به تمامی آنچه در زمان وقوع جنایات او را بر انجام آن مصمم کرده، پشت کرده و به درستی قبح جنایت و درد و رنج ناشی از آن را دریافته باشد، یکی از اهداف بنیادی دادرسی عادلانه، یعنی اصلاح مجرم، محقق‌شده، چرا که انسان عذرخواه امروز جنایتکار دیروز نیست. با توجه به فقدان مجازات اعدام در دیوان، بازگشت او به جامعه می‌تواند مبنای تحول عمیق فکری و عملی در آینده این فرد و پیروان او باشد. با نگاهی به جایگاه و نقش جنایتکاران بین‌المللی در می‌یابیم که جنایتکار بین‌المللی تنها یک فرد نیست بلکه نماینده یک تفکر است. تفکری که ابزار لازم در توجیه این مقیاس از درد و رنج و ظلم را در اختیار داشته و حتی پس از محکومیت و مجازات جنایتکاران و رهبران اصلی همچنان مستعد بازتولید خشونت بر مبنای همان توجیهات است. رسیدن به مرحله‌ای برای عذرخواهی در فرایند دادرسی عادلانه می‌تواند قابلیت‌های تولد دوباره خشونت را مسدود کند. عذرخواهی مجرم به بازگشت یک اندیشه از مبنای فکری و علمی است که جنایاتی نظیر نسل‌کشی را موجه می‌پندارد. نگارندگان بر این باورند که مطلوب نهایی دیوان رسیدن به چنین مرحله‌ای در تمایل و اراده مجرم به عذرخواهی است در غیر این صورت از عدالت محوری تنها محکومیت و اجرای مجازات حاصل شده است و این تقلیل عدالت و نقش دیوان در جهان معاصر است.

۲-۳- چالش‌های نهاد بخشایش

بدون تردید سخن از بخشایش آن هم در مورد مرتکبان شدیدترین جنایات بین‌المللی، چندان آسان نیست. در این باره چهار چالش قابل طرح است. نخست از آن‌جا که چنین بزه‌کارانی نه تنها نظم عمومی داخلی که نظم عمومی بین‌المللی را برهم

¹. International Criminal Court, "Al Mahdi case: ICC Trial Chamber VIII issues reparations order," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/news/al-mahdi-case-icc-trial-chamber-viii-issues-reparations-order>

زده‌اند و نه تنها بزه‌دیدگان مستقیم و غیرمستقیم که همه مردم جهان چشم‌انتظار مجازات چنین مجرمینی هستند و شاید تنها با مجازات آن‌هاست که روح زخم‌خورده قربانیان و منتظران اجرای عدالت در جهان کمی آرام می‌گیرد (Minow, 2019: p. 2). بر همین اساس، این چنین می‌آید که نهاد بخشایش دست کم قابل‌اعمال در این گونه جنایات بین‌المللی مهم نیست. چالش دیگر، دشواری شناسایی قربانیان در جرایم گسترده‌ای چون نسل‌کشی و جنایات جنگی است، زیرا در بخشایش، اصل فرایند چنین بخشایشی به دست قربانیانی است که تعداد بسیار زیادی از آن‌ها قابل‌شناسایی نیستند (Garbett, 2107: 209). سومین مورد آنکه در برخی جنایات مانند تخریب آثار تاریخی فرهنگی به عنوان میراث مشترک بشریت، طرح موضوع بخشایش و اعمال آن محل ابهام است. برای نمونه می‌توان به پرونده المهدی اشاره کرد. وی در جنگ داخلی مالی مرتکب تخریب بناهای تاریخی شد (سیدزاده ثانی و فرهادی آلاشتی، ۱۳۹۸، ص ۱۱۱). حال آیا بخشایش در مورد چنین مجرمی که قربانیان جنایت نه انسان‌ها، بلکه میراث مشترک بشریت بوده‌اند موضوعیت دارد؟ چهارمین چالش به خسارات فرانسلی بازمی‌گردد، همان موضوعی که در پرونده «ژرمن کاتانگا» مطرح شد. در این جا منظور «آسیب‌هایی است که از نسلی به نسل دیگر (مانند پدر و مادر به فرزندان) منتقل می‌شود» (سیدزاده ثانی و مشیراحمدی، ۱۴۰۳، ص ۱۷۵). در این باره این پرسش مطرح است که آیا بخشیدن مجرم که از سوی بزه‌دیدگان اولیه انجام می‌شود می‌تواند نسبت به بزه‌دیدگان ثانویه نافذ و واجد اثر باشد؟ بنابراین تعیین حدود قابل‌اجرای این نهاد و رفع ابهامات پیرامون امکان تحقق و چگونگی اجرای آن، از چالش‌های اساسی در این زمینه به شمار می‌آید.

به باور نگارندگان چالش‌های یادشده نباید سدی در برابر اجرای نهاد بخشایش باشد. به ترتیب برای موارد گفته‌شده می‌توان پاسخ‌های زیر را ارائه داد. نخست آنکه این نهاد در تقابل با اصل پاسخ‌گویی مجرم نیست (McKenzie, 2025: 17-18)، چراکه مجرم جدای از آنکه باید نسبت به عملکرد خود پاسخ‌گو باشد، بایستی در تلاش برای جبران خسارت برآید. همچنانکه این نهاد لزوماً به معنای رهاندن او از مجازات نیست، بلکه می‌تواند به منزله کیفیت مخفیه در نظر گرفته شود. در این باره حتی اگر بخشایش فاقد اثر حقوقی نیز باشد، بازهم جنبه اخلاقی، نمادین، و اجتماعی آن ارزشمند است. برای نمونه موجب احیای کرامت از دست رفته قربانی شود.

دومین چالش را می‌توان با اعلام بخشایش نمایندگان گروه قربانیان تا میزانی از میان برداشت. همچنانکه در این رویکرد هدف آن است که تا جای ممکن قربانیان در فرایند شرکت داده شده، مجرم مسئولیت خود را پذیرفته و قربانیان خود را تا هر میزانی که شناسایی شده‌اند، انکار نکند (Sarkin, 2020: pp. 18-19). در پاسخ به چالش سوم می‌توان گفت که می‌توان در صورتی که امکان آن فراهم باشد، مجرم را به بازسازی آن آثار ملزم کرد. همچنانکه بخشایش در این زمینه می‌تواند از سوی نهادهای صالح مانند «یونسکو»^۱ به منزله نماینده جامعه جهانی انجام پذیرد.

^۱ - UNESCO

در مورد چهارمین چالش هم باید گفت که در بسیاری از جوامع، خاطره جنایات بین‌المللی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در صورت عدم مواجهه مسئولانه با آن، به منبعی برای تولید نفرت و انتقام تبدیل می‌گردد. بخشایش آگاهانه، می‌تواند این چرخه را قطع کند و از تبدیل رنج تاریخی به خشونت تکرارشونده جلوگیری نماید. طرح بخشایش به عنوان یک نهاد در حقوق کیفری بین‌المللی با محوریت دیوان، کرامت قربانیان را ارتقا می‌بخشد و به منزله قدرت بخشی به ایشان تلقی می‌شود. این امر می‌تواند آغازی بر صلح و حتی پیش‌شرطی برای پایان درگیری و خشونت و بازسازی جامعه باشد و با جلوگیری از انتقال نفرتی تاریخی نسل‌های بعد را در مسیری متفاوت قرار دهد. گرچه این امر نافی مسئولیت فرد نسبت به نسل‌های آینده مانند فرزندان قربانیان نیست. از این‌رو او باید پاسخ‌گوی آثار و نتایج رفتار خود حتی نسبت به نسل‌های پسین باشد.

فرجام سخن آنکه، به باور نگارندگان دیکتاتور مشهوری که روزگاری به ارتکاب جنایات مشغول بوده و سرانجام در برابر دوربین‌های سراسر جهان با عذرخواهی، طلب بخشایش و توبه از گذشته سخن می‌گوید، بی‌شک نقش سازنده او برای باز داشتن مستعدان به ارتکاب چنین جرایمی در آینده و وجود جامعه‌ای عاری از خشونت، را نمی‌توان نادیده انگاشت. باری اثرات روانی اعلام براءت یک مجرم بین‌المللی از گذشته‌اش، به‌ویژه آن‌گاه که از جایگاه اجتماعی و نفوذ برخوردار باشد، برای جهانیان بسیار پررنگ‌تر و ماندگارتر از مجازات حبس است که علیه او اعمال می‌گردد.

نتیجه‌گیری

اگر چه عدالت یکی از اهداف بنیادگذاری دیوان بوده است اما بر اساس یافته‌های پژوهش تحقق عدالت آرمانی در دیوان با توجه به چالش‌های ساختاری و پاسخ‌شناسانه، امری دور از دسترس است. برآیند چنین دشواری‌ها و چالش‌هایی این است که عدالت آرمانی سرابی دور، اما عدالت این جهانی از مسیر دیوان به شکلی نسبی، محدود و نمادین محقق می‌شود. به بیان دیگر تحقق و استقرار عدالت در سازوکار قضایی عدالت‌بنیان، سایه‌ای از عدالت آرمانی در جهان معاصر است، البته عدالتی که نه می‌توان آن را نادیده گرفت و نه باید آن را بی‌ارزش انگاشت.

بنابراین با در نظر گرفتن این حقیقت که استقرار عدالت در برابر جنایاتی چنین وسیع و عظیم در عالم اثبات عملاً با چالش‌هایی جدی روبه‌رو است و اجرا یا نمایشی نمادین از عدالت نیز جز اعلام محکومیت این جرایم در پیشگاه وجدان جهانی چیزی نخواهد داشت، باید در جست‌وجوی فراعَدالت بود. به سخن دیگر، شرایط کنونی ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که دیوان به عنوان نقطه عطفی در آغاز عدالت‌گستری نباید در ابتدایی‌ترین نقطه تعاملات جهانی متوقف شود و نقش و اثر خود را در هنجارسازی و ارتقای هویت جهانی مشترک از یاد ببرد. چراکه گذشته تغییربردار نیست اما واکنش نسبت به گذشته دگرگون‌پذیر است.

بااین‌همه باید گفت که گرچه عدالتی که از رهگذر دیوان به دست می‌آید ستودنی و نشانگر اراده‌ای جهانی در پاسخ به بی‌عدالتی است، اما چالش‌های پیش‌روی، ضرورت گذار به سوی نگاهی فراعده‌ای را آشکار می‌سازد. بنابراین، واکنش به جنایت نباید صرفاً بر پایه‌ی معیارهای سنتی عدالت و با نگاهی به گذشته باشد، بلکه باید با نگاهی به آینده گامی متعالی‌تر در راستای جهانی سرشار از صلح برداشت. براین‌اساس است که از نگاه نویسندگان طراحی و ترسیم مظاهری از صلح‌گرایی چون عذرخواهی و بخشایش در اساسنامه دیوان ضرورتی انکارناپذیر تلقی می‌گردد. در این زمینه نباید از یاد برد که هرچند طرح دو رویکرد یادشده می‌تواند افق‌های جدیدی در مواجهه با جنایات بین‌المللی در پاسخ به رنج و بازسازی اجتماعی پیش روی قربانیان قرار دهد اما بدون رفع چالش‌های حقوقی، اخلاقی و رویه‌ای این مفاهیم، همچنان در حاشیه باقی خواهند ماند. ازاین‌رو، دیوان نمایی از ضرورت حرکت جامعه بین‌الملل بر مبنای عدالت با هدف صلح است. لذا در این باره می‌توان با اصلاح اساسنامه تا میزان قابل‌توجهی کمبودهای عدالت‌گستری دیوان را جبران کرد.

فهرست منابع

۱. اسدی، لیلاسادات. (۱۳۸۸ش). جبران خسارت ناشی از جرم در دادرسی‌های کیفری بین‌المللی. مجله حقوقی دادگستری، ۶۸(۷۳)، ۹-۶۵.
10.22106/jlj.2009.11218
۲. اسدی، محمدعلی؛ نجفی توانا، علی؛ ناجی زواره، مرتضی. (۱۳۹۸ش). رویکرد ترمیمی عدالت؛ آسیب‌شناسی و بهبود عملکرد. فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضائی، ۲۴(۸۵)، ۲۱۷-۲۶۷.
۳. پشمی، بهرام؛ نژندی‌منش، هیبت‌الله. (۱۴۰۱ش). انعکاس نظریه‌های عدالت کیفری در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی. آموزه‌های حقوق کیفری، ۱۹(۲۳)، ۸۹-۱۲۲.
10.30513/cld.2022.3109.4576
۴. پوربافرانی، حسن. (۱۴۰۴ش). حقوق جزای بین‌الملل. تهران: انتشارات جنگل: چاپ شانزدهم.
۵. جعفری، فریدون. (۱۳۹۲ش). ارزیابی چالش‌های نظری و فلسفی دیوان کیفری بین‌المللی. مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، ۴(۱۱)، ۷۳-۱۰۸.
۶. ذاکر حسین، محمدهادی. (۱۳۹۷ش). نظریه «تعقیب موضوعی» به عنوان معیار سنجش شدت و اهمیت موضوع قابل تعقیب در دیوان کیفری بین‌المللی. مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۴۸(۱)، ۸۵-۱۰۶.
10.22059/jqclcs.2018.245081.1254

۷. رضایی، غلامحسین؛ شاکری، یاسر. (۱۳۹۷ش). عدالت ترمیمی در نظام حقوقی ایران و دیوان کیفری بین‌المللی. فصلنامه تمدن حقوقی، ۱(۱)، ۳۹-۶۵.

۸. سواری، حسن. (۱۳۹۰ش). ناسازواری عدالت و صلح در دیوان کیفری بین‌المللی در پرتو پرونده عمرالبشیر (سودان). فصلنامه علمی راهبرد، ۲۰(۵۸) (بخش ویژه بررسی‌های حقوقی)، ۲۴۳-۲۶۶.

۹. سیدزاده ثانی، سید مهدی؛ مشیراحمدی، علیرضا. (۱۴۰۳ش). امکان‌سنجی احراز مسئولیت ناشی از آسیب‌های فرانسلی با مروری بر پرونده کاتانگا. فصلنامه تحقیقات حقوقی، ۲۷(۱)، ۱۷۷-۱۹۴.

10.52547/jlr.2023.184542.1511

۱۰. سیدزاده ثانی، سید مهدی؛ فرهادی آلاشتی، زهرا. (۱۳۹۸ش). جبران خسارت تخریب میراث فرهنگی در دیوان کیفری بین‌المللی با نگاهی به پرونده المهدی. مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۴۹(۱)، ۱۱۱-۱۳۲.

10.22059/jqclcs.2019.73351

۱۱. طهماسبی، جواد. (۱۳۸۶ش). قلمرو زمانی صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی کیفری. مجله حقوقی بین‌المللی. نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی ریاست جمهوری، شماره ۳۷، ۱۱-۴۵.

۱۲. فرجی، محمد. (۱۴۰۳ش). اقتضائات جنگ حقوقی برای دیوان کیفری بین‌المللی و بنیان‌های پارادایمی آن. آموزه‌های حقوق کیفری، ۲۰(۲۶)، ۴۱۲-۳۷۹.

10.30513/cld.2024.5972.1982

۱۳. غلامی، حسین؛ رستمی غازانی، امید. (۱۳۹۲ش). زمینه‌های عدالت ترمیمی در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی. فصلنامه پژوهش حقوق کیفری، ۲(۴)، ۳۳-۶۴.

۱۴. کاسسه، آنتونیو؛ گایتا، پائولو؛ بیگ، لورل؛ فان، ماری؛ گاسنل، کریستوفر؛ ویتینگ، الکس. (۱۴۰۱ش). حقوق بین‌الملل کیفری، ترجمه: حسین پیران. تهران: انتشارات نشر نو.

۱۵. کرایر، رابرت؛ ویلمز هورست، الیزابت؛ فریمن، هاکان؛ رایبسون، داریل. (۱۳۹۳ش). درآمدی بر حقوق و آیین دادرسی بین‌المللی کیفری، جلد ۱، ترجمه: حسین فخر و داوود کوهی. جلد اول. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.

۱۶. لیب، ایثان ج. (۱۳۹۹ش). در نسبت عدالت و حقوق با دوستی. مترجم: محمد هادی طلعتی، تهران: نگاه معاصر.

۱۷. محلاتی، محمد جعفر امیر. (۱۳۹۶ش). دوستی به مثابه جهان بینی. تهران: انتشارات هرمس.

۱۸. محلاتی، محمد جعفر. (۱۳۹۷ش). عذر و غفو: نگاه تطبیقی. تهران: نگاه معاصر.

۱۹. مکاری، شوکت. (۱۳۹۶ش). عفو و مجازات در اسلام و مسیحیت. ترجمه: محمدهادی طلعتی. تهران: نگاه معاصر.

۲۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۸۶ش). عدالت ترمیمی در اسناد سازمان ملل متحد. دیپاچه در: کاپتین،

هرنیک؛ نیکل، مارک مارچ. جرم، بزه‌دیدگان و عدالت. ترجمه: امیر سماواتی پیروز. تهران: انتشارات خلیلیان.

۲۱. نوبهار، رحیم؛ صادقی، احمدعلی. (۱۴۰۳ش). تحلیل چستی نسبت میان صلح و عدالت. فصلنامه تحقیقات حقوقی،

۲۷(۴)، ۵۳-۷۲.

10.48308/jlr.2023.232001.2522

22. Arendt, H., Jaspers, K., Köhler, L., & Saner, H. (1993). *Hannah Arendt/Karl Jaspers correspondence 1926–1969*. San Diego: Harvest Books.

23. Bassett, M. R. (2009). Defending International Sentencing: Past Criticism to the Promise of the ICC. *Human Rights Brief*, 16(2), 22- 28.

24. Brain, R. U. (2016). Peace and Justice? Re-thinking the Trade-off Trough Decision Analysis. *St Antony's International Review*, 11(2), 69- 94.

25. Cassese, Antonio. (2008). *International Criminal Law*, Oxford University Press, Second Edition.

26. D'hondt, S. (2021). One confession, multiple chronotopes: The interdiscursive authentication of an apology in an international criminal trial. *Journal of Sociolinguistics*, 25(1), 62-80. <https://doi.org/10.1111/josl.12447>

27. Diggelmann, O. (2016). International Criminal Tribunals and Reconciliation: Reflections on the Role of Remorse and Apology. *Journal of International Criminal Justice*, 14(5), 1073–1097.

28. Garbett, C. (2017). The International Criminal Court and Restorative Justice: Victims, Participation and the Processes of Justice. *Restorative Justice: An International Journal*, 5(2), 198–220.

29. Gegout, C. (2013). The International Criminal Court: limits, potential and conditions for the promotion of justice and peace. *Third World Quarterly*, 34(5), 800-818.

30. Mégret, F. (2015). What sort of global justice is 'international criminal justice'? *Journal of International Criminal Justice*, 13(1), 77-96. <https://doi.org/10.1093/jicj/mqu080>

31. enkins, C. (2007). Taking Apology Seriously. In M. du Plessis & S. Pete (Eds.), *Repairing the Past: International Perspectives on Reparations for Gross Human Rights Violations* (pp. 53–81). Intersentia.

32. McKenzie, S. (2025). Mercy and International Criminal Justice. *Journal of International Criminal Justice*, 00, 1–18.

33. Minow, M. (2019). Do Alternative Justice Mechanisms Deserve Recognition in International Criminal Law?: Truth Commissions, Amnesties, and Complementarity at the International Criminal Court. *Harvard International Law Journal*, 60(1), 1–45.

34. Neumann, T. (2018). The ICC's Reparations Order in re Al Mahdi: Three Remarks on Its Relevance for the General Discussion on Reparations. *Zeitschrift für ausländisches öffentliches Recht und Völkerrecht*, 78(3), 615–620.
35. O'Leary, M., & Alvarado, D. (2024). "Like all proceedings before the Court": How to assess and afford fairness to convicted persons in adjudicating and administering reparations at the International Criminal Court (AEL Working Paper No. 2024/14). *European University Institute*. <https://hdl.handle.net/1814/76784>
36. Shimoyachi, N. (2024). Between Accountability and Reconciliation: The Making of "the Victim-Centered Approach" at the International Criminal Court. *Global Studies Quarterly*, 4(2), 1- 10. <https://doi.org/10.1093/isagsq/ksae014>
37. Sarkin, J. J. (2020). Why the International Criminal Court Should Apply Restorative Justice and Transitional Justice Principles to Improve the Impact of Its Criminal Trials on Societies around the World. *International Journal of Transitional Justice*, 14(1), 1–19.
38. Yang, Y. (2023). The Gap between the International Criminal Court and Victims: Criminal Trial Reparations as a Case Study. *Laws*, 12(4), 72, 1- 24. <https://doi.org/10.3390/laws12040072>

تارنما:

39. International Criminal Court, "ICC Director of the Trust Fund met with victims' communities in Uganda," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/news/icc-director-trust-fund-met-victims-communities-uganda>
40. International Criminal Court, "Al Mahdi case: ICC Trial Chamber VIII issues reparations order," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/news/al-mahdi-case-icc-trial-chamber-viii-issues-reparations-order>
41. International Criminal Court, "Annex I Public Redacted: Article 18(2) Victim Consultation Process – Situation in Venezuela," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/sites/default/files/RelatedRecords/0902ebd180b4411e.pdf>
42. International Criminal Court, "Statement of ICC Prosecutor Karim A.A. Khan KC on the discontinuance of appeals filed in the case against Mr Al Hassan," International Criminal Court website, <https://www.icc-cpi.int/news/statement-icc-prosecutor-karim-aa-khan-kc-discontinuance-appeals-filed-case-against-mr-al>